خبر

هوشنگ مرادی‌کرمانی:

دعایی همه را با دید انسانی می‌دید

گروه جامعه: هوشنگ مرادی‌کرمانی با بیان این‌که سیدمحمود دعایی آدم متواضع و فروتنی بود، گفت: «چیزی که ایشان داشت فضای باز ذهنی و افق دید گسترده بود، خیلی به زندگی آدم‌ها و عقایدشان کار نداشت. همه را با دید انسانی می‌دید و می‌گفت آن‌ها هم بندهٔ خدا هستند».

این نویسندهٔ پیشکسوت ادبیات کودک و نوجوان در پی درگذشت حجت‌الاسلام والمسلمین سیدمحمود دعایی، دربارهٔ یار کرمانی خود در تهران اظهار کرد: «چه می‌توانم درباره‌اش بگویم؟! ایشان آن‌قدر در مقابل آدم‌های کوچک و بزرگ متواضع و فروتن بودند که یک‌بار به او گفتم «پیش آمده از این تواضع و فروتنی خسته شوید و یا این مسئله برای‌تان دردسر و توهینی شود؟» گفت: «بعضی‌ها گفته‌اند اما من برای این حرف‌ها اهمیتی قائل نیستم، از این‌که به بندگان خدا دارای هر نوع تفکر و عقیده‌ای، احترام بگذارم خوشحال می‌شوم.» بارها شنیده‌ام که گفته‌اند دعایی تنها مدیری در سرتاسر ایران است که هر وقت بخواهید می‌توانید یک‌راست بروید اتاقش و با او صحبت کنید، بی‌آن‌که نگهبان و دربان و محافظی داشته باشد. او همه را دوست داشت و به من کمی بیشتر لطف می‌کرد، بغل می‌کرد و بوسه‌های طولانی روی صورت و پیشانی داشت».

به گزارش ایسنا سراسری، مرادی‌کرمانی با گریه افزود: «یک روز به او گفتم آقای دعایی همهٔ هنرمندان ایران با نماز شما به طرف جهانی دیگر می‌روند، شما چه محبتی نسبت به هنرمندان دارید، شما هنرمنددوست هستید. هرکسی را نگاه کنید، خواهید دید دعایی برایش نماز خوانده است. او مرد بسیار مهربان و صمیمی و آدم دردکشیده‌ای بود».

وی سپس با بغض خاطره‌ای از دعایی تعریف کرد: «ساختمانی قدیمی در کرمان هست که الان به کتابخانه ملی کرمان تبدیل شده است. زمان افتتاحیه عده‌ای از کرمانی‌هایی را که در تهران بودیم، دعوت کرده بودند و هر کسی در آن‌جا صحبت می‌کرد و خاطرات خودش را می‌گفت. این محل در گذشته کارخانهٔ نخ‌ریسی بود که انگلیسی‌ها در زمان جنگ جهانی دوم تأسیس کرده بودند. آقای دعایی پشت میکروفن که رفت به جای این‌که حرف بزند، سرش را روی تریبون گذاشت و شروع به گریه کرد. همه ماتش‌شان برد که چرا این کار را می‌کند. بعد از گریه گفت، این‌جایی که الان کتابخانه شده است؛ مادر من خدمتکار این‌جا بود، جارو می‌کشید و سرفه می‌کرد. من بچه یتیمی بودم و می‌آمدم پشت دیوار (دیوار آجری بود) لقمه نانی، گاه گوشت کوبیده بود و گاه پنیر به من می‌داد که ناهار بخورم و مدرسه بروم. مادرم می‌پرسید سیر شدی؟ با این‌که هیچ‌وقت سیر نشده بودم، می‌گفتم سیر شدم چون می‌دانستم لقمه‌ای ندارد و اگر بگویم سیر نشده‌ام خجالت می‌کشد. می‌گفتم خودت هم لقمه‌ای بخور. او این حرف‌ها را با گریه می‌زد و همه متأثر شدند. همیشه برای او گریه می‌کردم. صحنهٔ عجیبی بود و تا مغز استخوانم را سوزاند».

این نویسنده ادامه داد: «در «شما که غریبه نیستید» هر وقت می‌خواستم از فقر و بی‌کسی و تنهایی حرف بزنم، می‌گفتم زشت است و شخصیتم از بین می‌رود اما یادم می‌آمد که دعایی آمد و در جمع چنین حرفی زد و گفت مادر من جاروکش این‌جا بود. نویسنده‌ام و بدون قصه نمی‌توانم حرف بزنم. این قصه خود ابعاد شخصیتی این آدم را نشان می‌دهد. من کاری به دیدگاه‌های سیاسی و مسائل دیگری که داشت، ندارم. از دیدگاه نویسنده به این شخصیت نگاه می‌کنم، این ماجرا آن‌قدر روی من تأثیر گذاشت که تا مدت‌ها حالم بد بود. وقتی می‌خواستم موقعیت‌های زندگی‌ام و تحقیری را که شده بودم، بنویسم یاد او می‌افتادم، می‌گفتم او این حرف‌ها را زد و تحقیر نشد، او با صداقتی که داشت این حرف‌ها را زد».

مرادی‌کرمانی با تأکید بر این‌که زنده‌یاد دعایی ابعاد بسیار بسیار زیادی داشت، خاطرنشان کرد: «گاه فکر می‌کردم اگر مشکلی داشته باشم، به چه کسی بگویم. با خودم می‌گفتم دعایی تنها کسی است که می‌شود با او درد دل کرد. اگر گرفتاری پیدا می‌کردید، این آدم می‌توانست راحت حرف بزند، لااقل به حرف آدم گوش می‌کرد. چیزی که ایشان داشت فضای باز ذهنی و افق دید گسترده بود، خیلی به زندگی آدم‌ها و عقایدشان کار نداشت. همه را با دید انسانی می‌دید و می‌گفت آن‌ها هم بندهٔ خدا هستند، کاش همه همین‌طور بودند؛ کسانی که مدعی کشیدن گوشهٔ گلیمی از آب گل‌آلود امروزه برای مردم هستند. وقتی خبر رفتنش را شنیدم، خیلی اذیت شدم».

عضو کمیته علمی کرونا:

کرونا پایان نیافته و ماسک زدن همچنان لازم است

گروه جامعه: عضو کمیته علمی کرونا با تاکید بر اینکه کرونا به اتمام نرسیده است، گفت: «هنوز به صورت تک‌گیر بیماران را مشاهده می‌کنیم و گاهی اوقات چند نفر از اعضای یک خانواده به فرم‌های خفیف بیماری با اومیکرون مبتلا می‌شوند. گاهی اوقات هم در برخی مواقع می‌بینیم که هنوز عده‌ای علائم کرونای دلتا دارند بنابراین؛ نمی‌توان کرونا را خاتمه یافته تلقی کرد».

دکتر احمد طباطبایی با اشاره به اینکه روند رعایت پروتکل‌ها در کشور بسیار کاهش یافته است، اظهار کرد: «به دلیل اینکه صدا و سیما هم اعلام می‌کند که آمار مرگ‌ومیر تک‌رقمی شده و تعداد بستری‌ها کاهش یافته است، مردم خود را در یک کرانهٔ امنیت تصور می‌کنند و فکر می‌کنند که می‌توان مانند قبل زندگی کرد درحالی که برخی کشورها مانند چین و برخی کشورهای اروپایی با یک افزایش بیماری مواجه هستند».

وی درخصوص روند بیماری طی ماه‌های آتی، گفت: «هنوز برای پیش‌بینی زود است. از نظر افزایش شیوع بیماری مقداری تعداد بیماران در انتهای فروردین و بعد از مسافرت‌ها افزایش یافته بود؛ اما از آنجایی که ماهیت بیماری خفیف‌تر بود برخی اصلا به مراکز درمانی مراجعه نمی‌کردند و یا حتی در صورت مراجعه کارشان به بستری نمی‌کشید. در کل به نظر می‌رسد هنوز لازم باشد رعایت پروتکل‌های بهداشتی، استفاده از ماسک، شست‌وشوی دست و... انجام شود».

به گزارش ایسنا سراسری، عضو کمیته علمی کرونا دربارهٔ برگزاری جشن کنار گذاشتن ماسک در برنامهٔ تلوزیونی پر بینندهٔ خندوانه، بیان کرد: «از نظر علمی در مراکزی که جمعیت زیادی حضور دارد، در مجامع عمومی، مساجد، جشن‌ها، فضاهای سر بسته، محیط‌های درمانی و بیمارستان‌ها و ... به هیچ وجه توصیه نمی‌شود که افراد ماسک را کنار بگذارند. البته اگر افراد در یک فضای باز با فاصلهٔ زیاد از یکدیگر قرار بگیرند و از عدم ابتلای یکدیگر به کرونا مطمئن باشند می‌توانند بدون ماسک حضور داشته باشند اما این حصول اطمینان تقریبا میسر نیست. بنابراین توصیه همچنان استفاده از ماسک در فضاهای عمومی است».

وی دربارهٔ آثار برگزاری چنین برنامه‌هایی از فضای رسانه ملی، توضیح داد: «این دست اتفاقات می‌تواند یک اعتماد کاذبی ایجاد کند که افراد به دلیل عدم رعایت مسائل بهداشتی در معرض عفونت قرار گیرند و این درحالی است که تصور می‌کنند کرونا خاتمه یافته در حالی که چنین نیست.

پس چنین برنامه‌هایی نباید اجازهٔ این اقدامات را به خود بدهند».

طباطبایی با بیان اینکه روند تزریق دوزهای یادآور واکسن کاهش یافته است، گفت: «به دلیل کاهش یافتن شدت و شیوع بیماری مردم خود را در کرانهٔ امنی تصور می‌کنند و این سبب می‌شود که برای تزریق دوز سوم و چهارم مراجعه نکنند».

وی دربارهٔ تاسیس کلینیک‌های پساکرونا، اظهار کرد: «موضوع کرونای طول کشیده یا عوارض کرونا چیزی است که طی دو سال و نیم اخیر همیشه به عنوان زنگ خطر برای پزشکان مطرح بوده است. بسیاری از علائم، سندروم‌ها، مشکلات دستگاه تنفسی و گوارشی، عصبی، غدد و ... در برخی افراد با ابتلا به کرونا گزارش شده است.

شاید نتوان اظهارنظر قطعی کرد اما، شکل‌گیری کلینیک‌های پساکرونا منطقی به نظر می‌رسد».

یادداشت مدیر مرکز کرمان‌شناسی

دعایی از بی‌نشانی تا بلندای آشنایی

سیدمحمدعلی گلابزاده

درست ۶۱سال پیش در چنین روزهایی که امتحانات سوم راهنمایی به پایان رسیده و تعطیلات تابستانی آغاز شده بود، دست در دست پدرم- که لباس روحانیت بر تن داشت – به مدرسه معصومیه کرمان و – به قول پدرم- سراغ «آسیدمحمود، پسر آسیدمحمد زارچی» رفتیم. جوانی با قامت بلند و عرقچینی بر سر، از حجره‌ای که در ضلع شمالی مدرسه قرار داشت بیرون آمد و ما را به داخل دعوت کرد. پس از نشستی و گپ‌وگفتی و یادی از مرحوم «زارچی» توسط پدر، ایشان گفت: دلم می‌خواهد بنده‌زاده از فرصت تعطیلات تابستان استفاده کرده و در خدمت شما و کسانی که مناسب می‌بینید، «جامع‌المقدمات» بخواند. سیّد با خوشرویی و مهربانی هرچه تمام‌تر پذیرفت و به این ترتیب، باب آشنایی ما با مردی که بیش از شصت سال افتخار دوستی او را داشتم گشوده شد.

از آن پس، هر روز به مدرسه معصومیه می‌رفتم، در حجرهٔ ایشان می‌نشستم، جامع المقدمات می‌خواندم، گاه با هم از اوضاع زمانه صحبت می‌کردیم و در پایان با صرف هندوانه و چای برمی‌گشتیم. گفتنی است که پدرم با همهٔ طلاب و مدرسین مدرسه، از جمله مرحوم زنگی‌آبادی که حالا فامیل «وثوق» اختیار کرده بود – مرحوم نیشابوری – مرحوم آشیخ جواد و اساتیدی چون آقای روحانی و ... آشنا بود و مرا به هر کدام می‌سپرد، دعوتش را بی‌لبیک نمی‌گذاشتند، امّا معتقد بود که «آسیدمحمود» از جنس دیگری است. در آن زمان آقای «فهیم» که در آن زمان فامیل «سردری» داشتند در همان مدرسه و کنار «آسیدمحمود» ساکن بود.

در تعطیلات تابستان هر سال، این همنشینی ادامه و تکرار می‌شد، ضمناً در طول سال تحصیلی نیز هر وقت فرصتی به‌دست می‌آمد سراغ آسیدمحمود می‌رفتم و از مجالست با او لذت می‌بردم، در این میان دوستانی چون مرحوم «رادمنش»، مرحوم «میرزا مؤمنی» نیز گه‌گاه در حجرهٔ ایشان اجتماع می‌کردند.

آسیدمحمود، از همان زمان روحیهٔ انقلابی داشت، یادم هست در یکی از روزها، عصر هنگام، آقائی وارد مدرسه شد و یک راست، روانه حجرهٔ مرحوم وثوق شد، سید گفت، این آقا به نام منوچهری معاون ساواک است، بیا با هم برویم و به شیخ اشاره کنیم که لَو نرود. اتفاقاً در همین زمان مرحوم فخر مهدوی هم از راه رسید و سه نفری به حجرهٔ او رفتیم، زمانی که وارد شدیم، منوچهری داشت از وجوهاتی که توسط شخصی به نام «ماشاءالله علی جوجو»! از عراق برای آقای خمینی فرستاده، صحبت می‌کرد و آقای دعایی نیز می‌کوشید تا با ایماء و اشاره به او بفهماند که دردسر برای خود درست نکند.

پس از دستگیری آقای خمینی، یک روز به حجرهٔ ایشان رفتم، دیدم مشغول نوشتن است و تعدادی کاغذ نیز کنارش گذاشته شده. همین‌که وارد شدم، با خوشحالی گفت: بیا کاکو کنار من بنشین و هر تعداد که می‌توانی از روی این شعر بنویس و بین رفقا تقسیم کن. ابیاتی از آن سروده که به یادم مانده، این بود:

شاه را گو مرجع تقلید را آزاد کن
مسلمین خسته دل را زین الم
دلشاد کن
گر نداری رحم و شفقت
گو بیا اندیشه‌ای
از ورق گردانی این چرخ بد بنیاد کن
ای که می‌خواهی دوام سلطنت
از خون خلق
یادی از آن روزهای نیمهٔ خرداد کن

این ایام سپری شد تا موضوع تبعید امام به ترکیه و عراق پیش آمد، در این زمان، آسیدمحمود آن شادابی گذشته را نداشت و دیگر از لطائفی که اکثراً نمک کلام او بود دیده نمی‌شد. پیدا بود به چیزی می‌اندیشد که با سرنوشت او گره خورده است. بعدها فهمیدم که او به رفتن به نجف و پیوستن به مراد خود فکر می‌کرد و سرانجام راهی عراق شد و این رابطه برای مدتی تعطیل گردید. هرچند که شب‌ها صدای ایشان را از رادیو عراق می‌شنیدم که با این جمله‌ها آغاز می‌شد «شنوندهٔ عزیز، برادر مسلمان» بعدها برایم تعریف کرد که چگونه مادرش – شادروان فاطمه متقی – از دوری او بی‌تابی می‌کرد، سرانجام با برنامه‌ریزی مرحوم آیت‌الله هاشمی‌رفسنجانی و همراه ایشان به صورت قاچاق به عراق رفته. همچنین از روزهایی که مادر را به مکه برده بود و ... درگذشت او در نجف اشرف و این‌که امام بر جنازهٔ او نماز گذارد.

شادروان دعایی از روزهای سختی که مأموریت‌های ویژه توسط امام به ایشان واگذار می‌شد تعریف می‌کرد که در مطلب دیگری به آن خواهم پرداخت. سرانجام دعایی با امام به ایران برگشت و پس از سفارت عراق، به مدیریت روزنامه اطلاعات برگزیده شد. فرصت دوباره‌ای که دوستی‌های گذشته ادامه یابد، به طوری که از همان روزهای نخست این مراوده آغاز شد و هر بار که تهران می‌رفتم در محل سابق روزنامه، پشت میدان امام به دیدار او می‌شتافتم و ایشان نیز هر وقت کرمان می‌آمد، مرا از دیدار خود بی‌بهره نمی‌گذاشت. تا اینکه در سال ۱۳۶۶ بحث تشکیل مرکز کرمان‌شناسی پیش آمد و چه کسی بهتر از آقای دعایی که مورد مشورت قرار گیرد. یادم هست وقتی در این‌باره با ایشان صحبت کردم، با خوشحالی تمام، از این موضوع استقبال کرد و گفت: مؤسسهٔ اطلاعات با همهٔ امکانات در اختیار شماست و به راستی که به عهد خود وفا کرد، زیرا به جز اولین جلسهٔ شورایعالی که در سالن قدیم استانداری برگزار شد، بقیه سی و پنج شورایعالی در مؤسسهٔ اطلاعات و با مهمان‌نوازی هرچه تمام‌تر ایشان برگزار گردید و در تمام مدت سی و پنج سال گذشته در همهٔ آن‌ها و در اکثر همایش‌هایی که تشکیل شد، شرکت و حضوری مؤثر داشت.

یادم هست در اولین سمینار که سال ۱۳۶۸ در کتابخانه ملی کنونی برگزار شد، در سخنرانی خود گفت: وقتی آقای گلابزاده از من خواست که در این همایش شرکت کنم، به‌دلیل جلسهٔ مهمی که داشتم عذرخواهی کردم، با این‌همه از جزئیات سمینار پرسیدم، زمانی که او گفت محل برگزاری سمینار، کارخانه خورشید (کتابخانه ملی کنونی) است، با شادمانی گفتم، آن جلسه را منتفی و در سمینار شرکت می‌کنم، دلیلش هم این بود که بیادم آمد، مادرم کارگر این کارخانه بود و شب‌ها که برای انجام شیفت کاری می‌آمد، مرا نیز با خود می‌آورد؛ در این موقع آقای دعایی بغضش ترکید و با گریه گفت مادرم گوشهٔ چادرش را روی زمین پهن می‌کرد و من سر بر دامن او می‌گذاشتم و می‌خوابیدم.

باری دعایی دل‌بستهٔ کرمان بود و برای کرمانی‌ها سنگ تمام می‌گذاشت، همین دو هفته پیش که استاد صوتی در گذشته بود، عصر هنگام با من تماس گرفت و گفت، جزئیات را بررسی کن و به من خبر بده، به این منظور با دختر آن مرحوم تماس گرفتم اما در دسترس نبود، چند دقیقه بعد، دوباره شخصاً تماس گرفت و گفت: چی شد و ... آن روز چهار بار با من تماس گرفت که بتواند مطلب پروپیمانی در این باره تهیه کند، کما این‌که چنین کرد و با درج عکس مرحوم صوتی، یاد این استاد گرانقدر را گرامی داشت. او حتی از این‌که عده‌ای روزنامه اطلاعات را «کرمان نیوز» عنوان کنند، ابائی نداشت.

مردمی بودن و پرهیز از خودخواهی چنان با جان و روح او عجین شده بود که در مجالس مختلف ردیف جلو را برای خود انتخاب نمی‌کرد و معمولاً در همان ردیف‌های وسط و میان مردم عادی می‌نشست. همین چند هفتهٔ پیش که جلسهٔ توسعه استان در تهران برگزار می‌شد، به رغم این‌که آقایان مهندس باهنر و مرعشی، مشترکاً ایشان را از ردیف وسط به ردیف جلو بردند، امّا چند دقیقه‌ای نگذشته بود که دوباره بهانه‌ای پیدا کرد و به ردیف وسط برگشت، مهم‌تر از همه این‌که وقتی در مطلبی که پیرامون چگونگی جلسه توسعهٔ استان نوشتم و به این نکته اشاره کردم که: «برخی سادات جلیل‌القدر، به جای نشستن در ردیف اول، متواضعانه در میان افراد عادی نشستند تا به دیگران بگویند شرف المکان بالمکین» ایشان این قسمت را از مقالهٔ من حذف کرد و بقیهٔ آن به چاپ رسید. در حالی‌که من فقط اشاره‌ای کرده و نامی از ایشان نبرده بودم.

هر وقت به کرمان می‌آمد، از همه سراغ می‌گرفت، یادم هست یک روز که با هم در شهر می‌گشتیم، به من گفت، بیا به برخی کتابفروشی‌های کمتر شناخته شدهٔ شهر سر بزنیم، با ایشان از کتابفروشی «طاقچه» شروع کردیم، مدیر این کتاب‌فروشی وقتی نگاهش به ایشان افتاد چنان مات و مبهوت مانده بود که انگار دست و پای خود را گم کرده است.

یک بار دیگر که باز هم به کرمان آمده و با هم در سطح شهر می‌گشتیم، به من گفت، این روزها در شهر خبری نیست؟

گفتم اتفاقاً امشب مؤسسهٔ «مفرغ» از یک هنرمند و چهرهٔ فرهنگی کرمان تجلیل می‌کند. ایشان فوری گفت، بیا بریم. تعجب کرده بودم که سر زده، بدون اطلاع قبلی، بدون اینکه دعوت رسمی صورت گرفته باشد، چطور ایشان را به آن جلسه ببرم، امّا چاره‌ای نبود، لذا راهی آن جلسه شدیم، یادم هست اولین کسی که از دیدار دعایی شگفت زده شده بود آقای لطیف‌کار بود و ...

دعایی با این بیت همشهری خود، خواجوی کرمانی زیست، آنجا که گفت:

«روز شادی همه کس یاد کند از یاران / یاری آنست که ما را شب غم یاد کنید»

زیرا او انیس و مونس شب‌های غم‌زدگانی بود که به ویژه بر آن‌ها ستمی روا داشته بودند.

حتماً یار باوفای من و او «عطا احمدیِ» عزیز رضایت دارد که این موضوعِ را فاش کنم و بگویم شادروان دعایی، از روزی که متوجه شد بر این خیّر مدرسه‌ساز، ستمی رفته است، تمام تلاش خود را به کار بست تا آن بی‌مهری را جبران کند، لذا علاوه بر درج مطالب گوناگونی دربارهٔ عطا، به تهیه و چاپ و نشر کتاب «عطای پهلوان» پرداخت و به رغم روحیهٔ عرفانی و اشتیاق به گم‌نامی او را به شهرت بیشتر رساند. مورد مشابه دیگر، یکی از وکلای دادگستری است که همیشه تلاش می‌کرد تا رنجش او را جبران کند و تا اندازهٔ زیادی موفق هم شد.

باری سیدمحمود دعایی، مردی که در گوشهٔ گمنامی از خاک دارالعباده یزد برخاست، روزگار کودکی و جوانی خود را در دارالامان کرمان گذراند و صحیفه‌ای به گسترهٔ هفتاد سال فراز و فرود به تاریخ سپرد از میان ما رفت و از خاک بر افلاک شد.

او انسان بی‌ادعایی بود که زندگی روزگار طلبگی‌اش با زمانه سفارت و وکالت و مدیریتش بر روزنامه اطلاعات هیچ تفاوتی نداشت. او حشر و نشر با افراد عادی جامعه را افتخار می‌دانست و «مردمی بودن» مشخصهٔ بی‌چون و چرای ایشان بود، او از پاک‌دست‌ترین مسئولین نظام بشمار می‌رفت، بنایی که او برای روزنامه اطلاعات پی افکند، تا ده‌ها سال، میعادگاه اهل فرهنگ و اندیشه است.

بعد از وفات، تربت ما در زمین مجوی / در سینه‌های مردم عارف مزار ماست.

یادداشت

سیدی که از طلا بود

محسن جلال‌پور

سیدمحمود دعایی درگذشت. او یکی از خاص‌ترین روحانیونی بود که تا امروز ملاقات کرده‌ام. وصف اخلاق و رفتار این روحانی خاک‌باز را زیاد شنیده‌اید اما باید او را از نزدیک می‌دیدید.

سابقهٔ دیدار ما به دورانی برمی‌گردد که او بزرگ بود و سرشناس و من خردسال و کنجکاو. هفت ساله بودم که برای نخستین بار در دالان خانهٔ قدیمی‌مان با ایشان دست دادم. دستان کوچک من و دستان بزرگ ایشان و بعد شوخی و خنده و گرفتن لپ‌های من. از همان ابتدا فهمیدم این روحانی خنده‌رو، با خیلی از آدم‌های اطرافم تفاوت دارد.

وقتی آقای دعایی رفتند، مرحوم پدرم گفتند: این سید، طلاست.

از آن زمان هربار که ایشان را دیدم، یاد هفت سالگی‌ام می‌افتادم که در دالان خانهٔ قدیمی‌مان، لپم را گرفتند و نامم را پرسیدند. بعد هم خم شدند و صورتم را بوسیدند. همیشه فکر می‌کردم پیش بزرگی‌های ایشان، همان کودک هفت ساله‌ام در دالان خاطرات. در آخرین دیدارمان هم مثل قدیم نوازش کردند و احوال پرسیدند. از احمد و محمود. از تقی و نقی و خوب یادشان مانده بود چه کسانی در تیررس احساس من حضور دارند.

یکی از دیدارهایمان بی‌نهایت خاطره‌انگیز شد. همراه با عده‌ای از سیاستمداران به کرمان آمده بودند. پس از یک روز کاری طولانی، دست من را گرفتند و همین طور دست دکتر نهاوندیان را. گفتند: موافقید به دیدن پهلوان برویم؟ منظورشان، آقای عطا احمدی بود. آموزگار بزرگ دیار کریمان که او هم گران‌بها و بی‌نظیر است.

وقتی به خانهٔ استاد احمدی رفتیم، خم شدند و دست ایشان را بوسیدند. اگر آقای دعایی را نشناسید، پیش خودتان می‌گویید روحانی و بوسیدن دست دیگران؟ اما این آدم فرق می‌کرد؛ خاک‌باز بود و افتادگی را تمام و کمال داشت.

کنارش که بودی، ناگهان نصف سیبی را از روی محبت می‌کرد توی دهانت. شانه‌ات را می‌بوسید. دستت را به گرمی فشار می‌داد. خاک لباس‌هایت را پاک می‌کرد و صندلی برایت می‌گذاشت. باید او را می‌دیدید... روانش شاد و یادش گرامی.

چشم و دل بیدار دعایی یاد باد

محمد لطیف‌کار

وقتی خبر جانکاه و سنگین درگذشت سیدمحمود دعایی را شنیدم، بسیار اندوهگین شدم. خیلی زود بار سفر بست و رفت، و افسوس که قدر او و نگاه انسانی و پر مهر او در جامعهٔ ما چندان‌که شایسته‌اش بود، دانسته نشد. در مورد این بزرگمرد چه می‌توانم بگویم، الّا این‌که به گمانم همهٔ اهالی فرهنگ و هنر و رسانه به این باور رسیده‌اند که: «مرگ این خواجه نه‌کاری خرد» بود.

دعایی کسی بود که با وجود همهٔ رتبه‌ها و مقام‌های سیاسی که داشت یا می‌توانست داشته باشد، هرگز ندیدم یا نشنیدم که دم از منیّت و رفتار متکبرانه بزند. از نظر من که دستکم در دههٔ اخیر، همواره این انسان فاضل و مهربان را دنبال می‌کردم، او یک روزنامه‌نگار بیدار دل و مدیر فرهنگی دانا و مداراجو بود که تلاش می‌کرد دنیا را به جای بهتری برای زندگی مردم تبدیل کند.

آن‌چیزی که دعایی را نسبت به سایرین متمایز می‌کرد، این بود که او به اندیشه‌ها و سلیقه‌های مختلف هم در نظر و هم در مقام عمل احترام می‌گذاشت، و برای همین بود که موسسهٔ روزنامه اطلاعات را با مدیریت خوب خود، بیش از چهار دهه از گزند هرگونه افراط گرایی مصون نگه داشت، و با درایت و فروتنی خاص خود، هرگز اجازه نداد این روزنامه تحت تاثیر جوسازی‌ها به چاه و چاله‌های معمول زمانه فرو رود.

دعایی یک روحانی مومن بود که جامعهٔ رسانه‌ای کشورمان او را به عنوان یک فعال رسانه‌ای اهل مدارا و گفت‌وگو شناخت، و برای او احترام زیادی قائل بود. او مردم‌دار و بی‌ریا زیست، و به القاب و عنوان‌های ظاهری اعتنایی نشان نداد. به موطن خود کرمان و یزد، عشق می‌ورزید، و سعهٔ صدر او را همیشه یک لهجهٔ ملیح و گفتار شیرین کرمانی همراهی می‌کرد.

فقدان او را به جامعهٔ رسانه‌ای ایران، همکاران ارجمندم در دفتر روزنامه اطلاعات استان کرمان، و به‌ویژه به دوستان رسانه‌ای خودم در سایر نشریات کرمان تسلیت می‌گویم. باشد که راه و رسم اخلاق و مردم‌داری او را فراموش نکنیم. روحش شاد و یادش گرامی باد.

رئیس اتحادیه فرش، مس و صنایع‌دستی کرمان مدعی شد؛

فروش ظروف مسی «چینی» در بازار کرمان واقعیت ندارد

گروه جامعه – سایت خبری بین‌المللی «دویچه‌وله» هفتهٔ گذشته با انتشار گزارشی از بازار مسگری کرمان، ادعاهایی مطرح کرده که محسن اشرف رئیس اتحادیه صنف فرش دستباف، مس و صنایع‌دستی کرمان برخی از آن را نادرست می‌داند.

در بخشی از گزارش دویچه‌وله با تیتر «بازار مسگری کرمان و نوای چکش‌هایی که خاموش می‌شود» آمده است: «...فعالان بازار می‌گویند محصولات چینی به دلیل ارزان‌تر بودن، حتی با وجود کیفیت پایین، جای تولیدات داخلی را گرفته است و برای برخی از مشتری‌ها تشخیص محصول دست مسگران، از نمونهٔ چینی آن به یک چالش تبدیل شده است».

در ادامهٔ این گزارش آمده است: «این وضعیت، بسیاری از صنایع‌دستی ایران را در آستانهٔ نابودی قرار داده است. اما بعضی از کشورها از فرصت‌های به‌دست آمده نهایت استفاده را برده‌اند؛ برای مثال چین بازار مسگری را از آن خود کرده و کشورهایی مثل ترکیه، هند و پاکستان سعی در به دست گرفتن بازار فرش و قالی دارند، بازاری که ایران در گذشته، جایگاهی مهم در آن داشت».

محسن اشرف رئیس اتحادیه صنایع‌دستی کرمان اما به فردای‌کرمان گفت که چین اصلا ظروف مسی تولید نمی‌کند که بخواهد آن را به کرمان صادر کند!

او توضیح داد: «در بازار مسگری کرمان، محصولات کرمان و برخی شهرهای دیگر از جمله اصفهان و زنجان عرضه می‌شود؛ همان‌طور که تولیدات مسگران کرمان در بازار شهرهای دیگر وجود دارد. تنها کالای خارجی که در بازار مسگری وجود دارد، مجسمه‌های برنزی و برنجی تولید هند و پاکستان است که قیمت بالایی هم دارد و تنها در یکی، دو مغازه عرضه می‌شود. ما اما بنا به تاکیدات میراث‌فرهنگی، عرضهٔ محصولات خارجی را در بازار تاریخی کرمان ممنوع کرده‌ایم. این مجسمه‌ها مسی نیست؛ ضمن اینکه ظروف آشپزخانه هم نیستند که بگوییم کرمان در گذشته آن را تولید می‌کرده و الان تولید نمی‌کند و نمونهٔ خارجی آن به بازار آمده است».

اشرف همچنین خاموشی چکش مسگران کرمان را نادرست دانسته و یادآور شد که در دههٔ هشتاد و پس از آنکه کف بازار سنگفرش شد، دیگر مسگران نتوانستند سِندان‌های خود را در زمین جلوی مغازه‌شان نصب کنند، ضمن اینکه میراث‌فرهنگی در آن سال‌ها، لرزهٔ ناشی از ضربات چکش مسگران را برای بنای تاریخی بازار مضر ارزیابی کرده بود و این عوامل باعث شد تا مسگران از بازار به کارگاه‌هایی که در شهر کرمان دارند کوچ کنند.

وی شنبه ۷ خردادماه در گفت‌وگو با فردای‌کرمان، با تاکید بر اینکه هیچ ظرف مسی چینی در بازار مسگری کرمان عرضه نمی‌شود، ادامه داد: «نه‌تنها از چین، بلکه از کشورهای دیگر هم در بازار مسگری ظرفی فروخته نمی‌شود و تا جایی که اطلاع دارم، در بازار شهرهای دیگر ایران هم ظروف مسی چینی وجود ندارد».

وی در پاسخ به این پرسش که آیا در بین زیورآلاتی که در بازار مسگری عرضه می‌شود؛ تولیدات چینی وجود ندارد؟ گفت که چنین چیزی تاکنون در بازار عرضه نشده است. شاید احجام کوچکی مثلا در دستبندها یا گردن‌آویزها باشد که از چین وارد شده که ربطی به مسگری ندارد و در خرازی‌ها عرضه می‌شود.

وی در ادامه، در پاسخ به این پرسش که وضعیت مسگری کرمان در حال حاضر چگونه است؟ اظهار کرد: «از زمانی که مس در بورس قرار گرفته، تامین آن برای مسگران بسیار دشوار شده است. قیمت هر تن مس به ۹ هزار و ۶۷۰ دلار رسیده است یعنی برای یک کیلوگرم مس باید حدود ۱۰ دلار پرداخت شود. با نرخ فعلی دلار، هر کیلو مس به ۲۸۰ تا ۳۰۰ هزار تومان می‌شود. این، قیمت ورق خام است که پس از اینکه به ظروف و مصنوعات مسی تبدیل شد، به کیلویی ۴۰۰ هزار تومان هم می‌رسد. همزمان با این شرایط، قدرت خرید مردم هم بسیار کم شده و کسانی که حاضر باشند بابت یک قابلمهٔ کوچک مسی ۴۰۰ هزار تومان بپردازند، انگشت‌شمارند و بیش‌تر ترجیح می‌دهند تا ظروف چینی و تفلون و ... را تهیه کنند که مانند مس نیاز به سفیدگری هم ندارد».

وی ادامه داد: «این وضعیت، بر کار مسگران تاثیر گذاشته و به جایی رسیده که

اصفهان و زنجان به فروش اقساطی تولیدات مسی روی آورده‌اند».

وی در پاسخ به این پرسش که چرا نمایندگی فروش مس را در کرمان دایر نمی‌کنید تا به جای بورس، از این مراکز مس تهیه شود؟ اظهار کرد: «راه‌اندازی نمایندگی نیاز به طی مراحل اداری دارد که در کرمان کسی تاکنون نتوانسته نمایندگی بگیرد».

این هنرمند مسگر افزود: «کارخانه مس شهید باهنر که در فاصلهٔ کوتاهی از شهر کرمان قرار دارد، فروش کم‌تر از سه تن ندارد که به نرخ امروز، حدود ۸۰۰، ۹۰۰ میلیون تومان می‌شود. تصمیم داشتیم به صورت گروهی، این هزینه را تامین و خریداری کنیم اما چون خریدار باید یک نفر باشد و بارنامه به اسم همان یک نفر ثبت می‌شود، پایهٔ مالیاتی این فرد به دلیل این حجم خرید بالا می‌رود و همکاران از این اقدام استقبال نکردند».

خبر

شرکت مدیریت منابع آب ایران گزارش داد

کاهش ۵ درصدی حجم آب سدهای کشور

گروه اقتصاد: حجم آب موجود در سدهای کشور از ابتدای سال آبی جاری (ابتدای مهر ۱۴۰۰) تا ۱۴ خردادماه به ۲۶ میلیارد و ۸۹ میلیارد مترمکعب رسید که نسبت به پارسال ۵ درصد کاهش را نشان می‌دهد. وضعیت بارش‌های سال آبی جاری (ابتدای مهر ۱۴۰۰ تا آخر شهریور ۱۴۰۱) چندان مناسب ارزیابی نمی‌شود و بر همین اساس موجودی آب مخازن سدهای کشور هم تحت‌تأثیر وضعیت بارش‌ها قرار دارد. به گزارش ایرنا سراسری، تازه‌ترین گزارش شرکت مدیریت منابع آب ایران نشان می‌دهد: حجم کل ورودی آب به مخازن سدهای کشور از ابتدای سال آبی جاری تا روز ۱۴ خردادماه امسال به رقم ۲۶ میلیارد و ۱۳ میلیون مترمکعب رسیده است. این در حالی است که در سال آبی پارسال (ابتدای مهر ۱۳۹۹ تا آخر شهریور ۱۴۰۰) این رقم (آب ورودی به سدها) ۲۵ میلیارد و ۵۲ میلیون مترمکعب بوده که رشد ۲ درصدی را نشان می‌دهد. حجم خروجی آب از سدهای کشور از ابتدای سال آبی جاری تا چهاردهم خردادماه رقم ۱۸ میلیارد و ۴۴ میلیون مترمکعب بوده است. در سال آبی پارسال این رقم ۲۴ میلیارد و ۴۲ میلیون مترمکعب بوده که کاهش ۲۴ درصدی را نشان می‌دهد. حجم آب موجود نیز در سدهای کشور از ابتدای سال آبی جاری (ابتدای مهر ۱۴۰۰) تا ۱۴ خردادماه در حالی به ۲۶ میلیارد و ۸۹ میلیارد مترمکعب رسید که در سال آبی گذشته این رقم ۲۸ میلیارد و ۴۴ میلیون مترمکعب بود که کاهش ۵ درصدی را نشان می‌دهد.